

نسخه‌ علی نوحاسته‌ گرایي

در مورد ويژگي آگاهي کيفي

ياسر خوشنويس *

چکیده

در اين مقاله، ابتدا ويژگي آگاهي کيفي به اختصار مورد بحث قرار گرفته و در ادامه آموزه نوحاسته‌ گرايي وجودشناختي در مورد ويژگي‌ها مطرح شده و شاخصه‌هاي مفهومي ويژگي‌هاي نوحاسته‌ بررسي مي‌شود. سيستمي بودن، بديع بودن، داشتن علي بديع، تحويل ناپذيري کارکردي و وابستگي به سطح پايه به عنوان شاخصه‌هاي ويژگي‌هاي نوحاسته‌ تميز داده مي‌شوند. در ادامه، ديدگاه علي در مورد نحوه‌ وابستگي ويژگي‌هاي نوحاسته‌ به ويژگي‌هاي سطح پايه و همين‌طور نحوه‌ تأثير علي ويژگي‌هاي نوحاسته‌ مورد بررسي قرار مي‌گيرد و انتقاداتي در مورد آن مطرح مي‌شود. با اين حال، به نظر مي‌رسد که ديدگاه علي توانايي تبين نحوه‌ وابستگي و تأثيرات علي ويژگي‌هاي نوحاسته‌ را به شکل قابل اتکايي داراست و از آن‌جا که ويژگي آگاهي کيفي شاخصه‌هاي مفهومي پيش گفته را داراست، اين ويژگي نوحاسته دانسته مي‌شود.

کلیدواژه‌ها

فلسفه ذهن، آگاهي کيفي، نوحاسته‌ گرايي، تحويل ناپذيري، ديدگاه علي.

* Yasserkhoshnevis@yahoo.com

تاريخ پذيرش: ۱۳۸۹/۰۳/۱۰ تاريخ تايد: ۱۳۸۹/۰۵/۱۵

قم، ميدان شهدا، ابتدای خيابان معلم
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۲۱۶۵
صندوق پستي: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸
پست الکترونیک: naqd@isca.ac.ir



مقدمه

نوخاستگی^۱ و نوخاسته‌گرایی^۲ در سال‌های اخیر به یکی از مباحث جدی در متافیزیک، فلسفه ذهن و فلسفه علم تبدیل شده است. در کاربرد فنی در متافیزیک، مفهوم نوخاستگی را می‌توان به صورت وقوع امری که با توجه به اطلاعات پیشین دور از انتظار است و دست کم به لحاظ کیفی با امری که پیشتر روی داده‌اند، تفاوت دارد، معرفی نمود. چنین امری معمولاً در سیستم‌هایی که از سطحی از پیچیدگی برخوردار هستند، روی می‌دهند. برای نمونه، شکل‌گیری آب مایع و دارای خاصیت ترکوندگی از ترکیب دو عنصر گازی اکسیژن و هیدروژن، دست کم در بادی امری که رویداد دور از انتظار به نظر می‌رسد. همچنین، شکل‌گیری حیات در ارگانسیم‌های پیچیده‌ای که ظاهراً از اجزای فیزیکی بی‌بهره از حیات ساخته شده‌اند، رویداد بدیعی است که تبیین آن بر مبنای اطلاعاتی که از علم فیزیک حالت جامد داریم، اگر امکان‌ناپذیر تلقی نشود، دست کم بسیار مشکل می‌نماید. همین‌طور تبیین شکل‌گیری موجوداتی که توانایی ارتباط زبانی دارند یا موجوداتی که نسبت به محیط و خودشان آگاه هستند، بر مبنای دانش زیست‌شناسی و فیزیولوژی بسیار سخت به نظر می‌رسد.

به بیانی دقیق‌تر، مسئله از آن‌جا آغاز می‌شود که در علمی مانند فیزیک حالت جامد، شیمی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و اقتصاد که به بررسی سیستم‌های پیچیده‌تری نسبت به فیزیک ذرات بنیادی می‌پردازند و اصطلاحاً «علوم خاص^۳» نامیده می‌شوند، از مفاهیمی استفاده می‌شود که در فیزیک ذرات بنیادی کاربردی ندارند. مفاهیمی مانند اسیدی بودن، حیات، عصبانیت، تولید ناخالص ملی و... استفاده از این مفاهیم توانایی تبیینی و پیش‌بینی خوبی برای علوم خاص فراهم می‌کند و در عین حال به سادگی ساختار نظری این علوم نیز کمک کرده است. پرسشی که در این وضعیت پیش می‌آید، این است که رابطه این مفاهیم با مفاهیمی که در فیزیک ذرات بنیادی مورد استفاده قرار می‌گیرند، چیست.

در بادی امر به نظر می‌رسد مفاهیمی که کاربرد آنها در علوم به تبیین و پیش‌بینی موفق می‌انجامد، بر ویژگی‌های واقعی اشیای مورد مطالعه دلالت دارند. برای نمونه، مفهوم تنفس در زیست‌شناسی در تبیین و پیش‌بینی رفتار موجودات زنده موثر است، چون موجودات زنده واقعاً دارای ویژگی تنفس کردن هستند. با توجه به این تلقی، پرسشی را که در بند پیشین مطرح شد، می‌توان به ترتیب زیر صورت‌بندی کرد: رابطه ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده‌تر که در علوم



خاص مورد مطالعه قرار می‌گیرند با ویژگی‌هایی که در علوم بنیادی مانند فیزیک ذرات بنیادی مورد مطالعه قرار دارند، چیست؟

در متافیزیک و فلسفه علم، دو گرایش کلی در مورد این ویژگی‌ها وجود داشته است: گرایش اول که تا اواخر قرن بیستم غالب بوده است، تحویل‌گرایی^۴ است. اگر بخواهیم مدعای این دیدگاه را به شکلی اولیه معرفی کنیم، می‌توان گفت که تحویل‌گرایان معتقدند که می‌توان نحوه وجود آمدن و تأثیرهای علی تمامی ویژگی‌های مورد بررسی در علوم خاص را بر مبنای ویژگی‌هایی بنیادی که در علوم بنیادی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، تبیین و پیش‌بینی کرد. تحویل‌گرایی انواع مختلفی دارد. برخی از مدل‌ها مانند مدل تحویل از طریق قوانین پل^۵ یا مدل نیگلی^۶ که به اختصار آن را «مدل تحویل قوانین پل» خواهیم خواند- درباره روابط میان قوانین موجود در نظریه‌های علوم خاص و علوم بنیادی تر بحث می‌کنند و بنابراین مستقیماً به دغدغه مطرح شده در مورد رابطه بین ویژگی‌ها نمی‌پردازند؛ در حالی که برخی دیگر از مدل‌ها مانند مدل تحویل از طریق این‌همانی^۷ - که آن را به اختصار مدل تحویل این‌همانی خواهیم خواند- و مدل تحویل کارکردی^۸ دیدگاهی وجودشناختی درباره ماهیت ویژگی‌های مورد مطالعه در علوم خاص بر مبنای ویژگی‌های مورد مطالعه در علوم بنیادی تر ارائه می‌کنند، بدین ترتیب می‌توان از این دیدگاه‌ها با عنوان «تحویل‌گرایی وجودشناختی» نام برد.

گرایش دیگری که معمولاً به عنوان رقیب تحویل‌گرایی در نظر گرفته شده است، نخواست‌گرایی است. طبق این دیدگاه به وجود آمدن و تأثیرهای علی برخی از ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده را که ویژگی‌های نخواست‌نامیده می‌شوند، نمی‌توان بر مبنای ویژگی‌های سطح بنیادی تبیین و پیش‌بینی کرد. اگر این عدم توانایی را ناشی از عدم تکامل فعلی علوم بنیادی و خاص، در اثر ضعف دستگاه‌های محاسباتی یا ضعف سیستم شناختی انسان‌ها بدانیم، به «نخواست‌گرایی معرفت‌شناختی»^۹ متمایل خواهیم شد. اما چنانچه این عدم توانایی را علی‌الاصول ناشی از ماهیت ویژگی‌های نخواست‌تلقی کنیم، به جمع طرفداران «نخواستگی وجودشناختی»^{۱۰} خواهیم پیوست. بدین ترتیب می‌توان گفت که نخواست‌گرایی وجودشناختی و تحویل‌گرایی وجودشناختی دو نظریه متافیزیکی رقیب درباره ساختار ویژگی‌های واقعی و به‌طور کلی نظریه‌هایی درباره ساختار عالم واقع هستند.





آگاهی کیفی

از آنجا که هدف این مقاله بررسی نوحاستگی و ویژگی آگاهی است، مناسب است که ابتدا این ویژگی را مورد بررسی قرار دهیم. آگاهی یکی از خصلت‌های متمایزکننده ویژگی‌های ذهنی از ویژگی‌های فیزیکی به‌شمار می‌رود؛ اما مفهوم آگاهی تا اندازه‌ای مبهم است و به معانی متفاوتی به کار می‌رود. در این بخش، سعی داریم کاربردهای مختلف واژه آگاهی و مشتقات آن را دسته‌بندی کنیم و همین‌طور مفهوم مورد نظر خود از آگاهی را که در بخش سوم به آن خواهیم پرداخت، روشن سازیم.

در ابتدا به تمایزی کلیدی در مورد هویتی که ویژگی آگاهی در مورد آن به کار می‌رود، قائل می‌شویم. در برخی موارد آگاهی را به‌عنوان ویژگی یک موجود^{۱۱} به کار می‌بریم، مانند هنگامی که از یک انسان آگاه سخن می‌گوییم و در مواردی دیگر، آگاهی را به‌عنوان ویژگی یک حالت ذهنی به کار می‌بریم، مانند هنگامی که از آگاهانه بودن ادراک حسی صحبت می‌کنیم (Van Gulick, 2004, § 2). در این نوشته برای پرهیز از ابهام در مورد موجودات صفت «آگاه» و در مورد حالت ذهنی صفت «آگاهانه» را به کار می‌بریم؛ اگرچه در زبان انگلیسی در هر دو مورد از صفت «conscious» استفاده می‌شود.

آگاهی در مورد موجودات

گاهی یک انسان یا حیوان را آگاه می‌نامیم. ون‌گولیک شش معنا را در هنگام به کار بردن وصف آگاهی برای موجودات تمیز می‌دهد که عبارت‌اند از: حساسیت^{۱۲}، هشیاری^{۱۳}، خودآگاهی^{۱۴}، آگاهی کیفی^{۱۵}، فاعلیت حالات آگاهانه و آگاهی متعدی^{۱۶}. (ibid, § 2) در این مقاله، بحث خود را به آگاهی کیفی و فاعلیت حالات آگاهانه محدود و معطوف خواهیم کرد. بنابراین، مناسب است که کوتاه به توصیف این دو معنا از آگاهی بپردازیم.

تامس نیگل در مقاله مشهور «خفاش بودن دارای چه کیفیتی است؟» معیار مهمی را برای آگاهی معرفی می‌کند. از نظر نیگل، یک موجود در صورتی آگاه است که کیفیتی برای آن موجود بودن^{۱۷} وجود داشته باشد؛ مقصود از این کیفیت وجود یک نحوه خاص از به نظر رسیدن یا پدیدار شدن محیط برای آن موجود است. این مفهوم کاملاً شخصی است، بدین معنا که تنها افراد آن نوع از موجودات می‌توانند از آن بهره‌مند باشند. همچنان که نیگل می‌گوید، می‌توانیم بگوییم که خفاش در این معنا آگاه است، چون از طریق ردیابی صوتی با جهان در ارتباط است،

اما کیفیت به نظر رسیدن محیط برای خفاش با کیفیت به نظر رسیدن محیط برای ما کاملاً متفاوت است و ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم دریابیم که محیط از منظر یک خفاش چگونه به نظر می‌رسد (Nagel, 1974, pp. 436-438).

از سوی دیگر، می‌توان موجود آگاه را بر اساس حالات آگاهانه تعریف کرد. در این صورت، ابتدا باید تعریف خودمان را از حالات ذهنی آگاهانه ارائه دهیم، سپس موجودات آگاه را بر اساس این تعریف به‌عنوان فاعل این حالات تعریف کنیم.

آگاهی در مورد حالات ذهنی

وصف آگاهی در مورد حالات ذهنی نیز به معانی مختلفی به کار می‌رود. فن گولیک هفت معنا را در این خصوص برمی‌شمرد که عبارت‌اند از: حالتی که شخص از آن آگاه است، حالات کیفی، حالات پدیداری، حالات دارای کیفیت خاص، آگاهی دست‌رسی^{۱۸}، آگاهی نقلی^{۱۹} و آگاهی بازتابی^{۲۰} (رصدی^{۲۱}) (Van Gulick, 2004, § 2) از میان هفت معنای ذکر شده در مورد حالات آگاهانه، حالتی که شخص از آن آگاه است، آگاهی دست‌رسی، آگاهی نقلی و آگاهی بازتابی را مورد بحث قرار نخواهیم داد و بحث خود را به حالات کیفی، حالات پدیداری و حالات دارای کیفیت خاص معطوف خواهیم کرد.

در تلقی از آگاهی به‌عنوان حالات کیفی، در صورتی می‌توان یک حالت را آگاهانه دانست که از ویژگی‌های کیفی یا تجربی برخوردار باشد. به این نوع ویژگی کیفی یا تجربی «کیفیات ذهنی» یا «احساسات خام» گفته می‌شود. طبق این برداشت، حالتی که شخص از ادراک طعم آب پرتقال دارد، یک حالت ذهنی آگاه است؛ زیرا متضمن یک کیفیت حسی، یعنی کیفیت چشایی حاصل از نوشیدن آب پرتقال است. کیفیت ذهنی اغلب به‌عنوان جزء درونی، شخصی، خطاناپذیر از تجربه شخص در نظر گرفته می‌شود. در عین حال نظریات موجود در مورد حالات ذهنی برخی از این خصلت‌ها را نفی می‌کنند. حتی افرادی مانند دِنِت (Denet) منکر وجود کیفیات ذهنی هستند.

در تلقی از آگاهی به‌عنوان حالات پدیداری، حالتی آگاهانه تلقی می‌شود که برای شخص پدیدار می‌شوند. در این صورت آگاهی پدیداری تمامی ساختار تجربه مانند فضا، زمان و همین‌طور ساختار مفهومی تجربه را در بر می‌گیرد و از آگاهی کیفی فراتر می‌رود. با توجه به این نکته می‌توانیم میان آگاهی پدیداری و آگاهی کیفی تمایز قائل شویم، هرچند این دو در





برخی از موارد با هم تداخل دارند. آگاهی کیفی و آگاهی پدیداری به مفهوم دارای کیفیت خاص یک موجود بودن نیگل مرتبط هستند. در این معنا یک حالت آگاهانه است، اگر موجودی وجود داشته باشد که این حالت دارای کیفیت خاص برای آن موجود باشد. برای نمونه، یک حالت از نوع چشیدن آب پرتقال آگاهانه است، اگر این حالت دارای کیفیت خاصی باشد که به انسان هنگام چشیدن آب پرتقال دست می‌دهد.

جمع‌بندی

با توجه به شاخصه‌های مفهومی ویژگی‌های نوحاسته که در بخش بعدی به آنها خواهیم پرداخت، وصف آگاهی در مورد موجودات از اهمیت بیشتری برای بحث ما برخوردار است. در عین حال دیدیم که آگاهی در مورد موجودات و آگاهی در مورد حالات ذهنی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به همین دلیل، بنای بحث را بر آگاهی موجودات خواهیم گذاشت و در صورت نیاز به مفاهیم مرتبط با آگاهی حالات ذهنی اشاره خواهیم کرد. هنگامی که موجود آگاه را به‌عنوان فاعل حالات آگاهانه در نظر می‌گیریم، می‌توانیم از نتایج مربوط به بحث از حالات آگاهانه در مورد موجود آگاه نیز استفاده کنیم. برای نمونه، چنانچه حالات آگاهانه را تحویل‌پذیر تشخیص دهیم، آگاهی موجود فاعل این حالات را نیز تحویل‌پذیر تلقی خواهیم کرد. همان‌طور که ذکر شد، از میان هفت معنای مطرح در مورد حالات آگاهانه، بحث خود را به حالات کیفی، حالات پدیداری و حالات دارای کیفیت خاص معطوف خواهیم کرد که همان‌طور که دیدیم با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند.

چارچوب مفهومی نوحاستگی

پرسشی که در این بخش به آن می‌پردازیم، این است که هنگامی که ادعا می‌شود ویژگی E نوحاسته است، این ویژگی چه شاخصه‌هایی باید داشته باشد. به عبارت دیگر، در این جا به تحلیل مفهوم نوحاستگی می‌پردازیم.

پیش‌نیاز شکل‌گیری مفهوم نوحاستگی

مقصود از پیش‌نیاز شکل‌گیری مفهوم نوحاستگی تعیین شرایطی است که با پذیرش آنها بحث از نوحاستگی می‌تواند شکل بگیرد. به نظر می‌رسد که دیدگاه لایه‌ای به ویژگی‌ها شرط اصلی طرح بحث نوحاستگی است.

دیدگاه سلسله‌مراتبی به ویژگی‌ها

همان‌طور که در مقدمه ذکر شد، مسئله نوحاستگی هنگام بررسی رابطه مفاهیم مورد استفاده در علوم خاص و مفاهیم مورد استفاده در علوم بنیادی مطرح می‌شود. هریک از این مفاهیم از طریق محمول‌هایی در زبان به کار گرفته می‌شوند و واقع‌گرایی درباره مفاهیم مذکور بدین معناست که ویژگی‌هایی وجود دارند که این محمول‌ها بر آنها دلالت می‌کنند. بنابراین، می‌توان به هریک از اعضای مجموعه محمول‌هایی که در یک علم خاص به کار می‌روند، عضوی از مجموعه‌ای از ویژگی‌ها را نسبت داد که یک سطح^{۲۲} از ویژگی‌ها را تشکیل می‌دهند. بسته به میزان پیچیدگی سیستم‌های مورد بررسی در هر یک از علوم خاص، می‌توان لایه‌های ویژگی‌های منسوب به این علوم را به صورت سلسله‌مراتبی^{۲۳} طبقه‌بندی کرد. در این صورت ویژگی‌های مورد بررسی در فیزیک ذرات بنیادی پایین‌ترین سطح ویژگی‌ها را می‌سازند و سطوح بالاتر به ویژگی‌های مورد بررسی در هریک از علوم خاص تخصیص داده می‌شوند. هم تحویل‌گرایان و هم نوحاسته‌گرایان در پیش‌فرض تلقی لایه‌ای از واقعیت اشتراک نظر دارند. هامفریز تلقی لایه‌ای را به صورت زیر صورت‌بندی کرده است:

سلسله‌مراتبی از سطوح ویژگی‌ها با نام‌های L_0 تا L_n وجود دارد. از این میان این سطوح، دست‌کم یک سطح مجزا به هریک از علوم خاص نسبت داده می‌شود (Hampherys, 1997b, p. 4). نمونه‌ای از سطح‌بندی علوم و ویژگی‌های مورد بررسی در هریک را می‌توان به ترتیب زیر معرفی کرد: فیزیک ذرات بنیادی، فیزیک حالت جامد، شیمی، بیوشیمی، زیست‌شناسی، فیزیولوژی عصبی (Hymphreys, 2006, p. 5). می‌توان دو لایه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را نیز به طبقه‌بندی مذکور افزود.

شاخصه‌های ویژگی‌های نوحاسته

در این بخش مستقیماً به پرسشی می‌پردازیم که در ابتدای فصل مطرح شد: «یک ویژگی باید دارای چه شاخصه‌هایی باشد تا آن را یک ویژگی نوحاسته بدانیم؟» پس از طرح هر یک از شاخصه‌ها، این نکته را بررسی می‌کنیم که آیا ویژگی آگاهی کیفی واجد شاخصه مذکور هست یا خیر.





سیستمی بودن

ویژگی‌های نوحاسته ویژگی‌های سیستمی^{۲۴} هستند. یک ویژگی سیستمی است، اگر و تنها اگر یک سیستم و نه هیچ‌یک از اجزای سیستم آن را دارا باشد (Stephan, 1999, p. 50). برای نمونه، ویژگی تنفس برای یک ارگانیسم زیست‌شناختی یک ویژگی سیستمی است، چون سلول‌های این ارگانیسم دارای ویژگی تنفس نیستند.

علت این که سیستمی بودن را شاخصه ویژگی‌های نوحاسته تشخیص دادیم این است که بحث نوحاستگی در مورد ویژگی‌هایی مطرح می‌شود که مفاهیم متناظر با آنها در علوم خاص به کار می‌روند؛ علوم خاص به بررسی سیستم‌هایی می‌پردازند که از اجزایی ساخته شده‌اند که در فیزیک ذرات بنیادی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. بدین ترتیب بحث از نوحاستگی در مورد ویژگی‌های سیستمی این سیستم‌ها مطرح می‌شود.

نوحاسته بودن سیستمی بودن را در بر دارد و نه برعکس، بدین معنا که هر ویژگی سیستمی نوحاسته تلقی نمی‌شود. برای نمونه، ویژگی میز بودن یک ویژگی سیستمی است، اما چون دیگر خصوصیات ویژگی‌های نوحاسته را که در ادامه مطرح می‌شوند، ندارد، نوحاسته به حساب نمی‌آید.

همان‌طور که در پیشتر اشاره شد، بحث خود را در مورد ویژگی آگاهی به آگاهی موجودات معطوف کرده‌ایم. بدین معنا که آگاهی را به‌عنوان ویژگی موجودات مورد بررسی قرار می‌دهیم و نه ویژگی حالات ذهنی. در این بخش بحث خود را صرفاً به گونه‌ی انسان محدود می‌کنیم تا دچار مشکلات در مورد امکان آگاه دانستن حیوانات زنده نشویم. به نظر می‌رسد که می‌توانیم ویژگی آگاهی را به‌عنوان ویژگی یک انسان در نظر بگیریم، بی‌آن که اجزای تشکیل‌دهنده آن انسان مانند سلول‌های بدن وی یا وضعیت‌های عصبی وی را آگاه بدانیم. بدین ترتیب آگاهی یک ویژگی سیستمی است. بدین معنا که کل سیستم و نه اجزای سیستم آن را دارا هستند. بنابراین، تلقی دیدگاه همه‌روان‌دارانگاری را نفی می‌کنیم.

بدیع بودن

ویژگی‌های نوحاسته ویژگی‌های بدیع^{۲۵} هستند. بدیع بودن یک خصوصیت زمانی است. یک ویژگی بدیع است، اگر از زمان خاصی به بعد مصداق داشته باشد و پیش از آن دارای مصداقی نباشد. نوحاستگی بدیع بودن را در بر دارد و نه برعکس. برای نمونه، ویژگی میز بودن

یک ویژگی بدیع است، پیش از آن که اولین نجار یک میز را ساخته باشد، این ویژگی مصداقی نداشته است. همین طور، بر مبنای نظریه کنونی کیهان‌شناسی، ویژگی یک مولکول پیچیده بودن، مانند ویژگی متان بودن از زمانی به بعد مصداق پیدا کرده است. اما غالباً به نظر می‌رسد که یک میز یا یک مولکول متان صرفاً آرایش خاصی از مولکول‌های فیزیکی است و می‌توان ویژگی‌های آن را بر مبنای ویژگی‌های ذرات فیزیکی تشکیل‌دهنده آن توضیح داد. چنین ویژگی‌های بدیعی را که نوحاسته تلقی نمی‌شوند، ویژگی‌های «برآیند»^{۲۶} می‌نامیم. در ادامه معیارهای تمیز ویژگی‌های نوحاسته را از ویژگی‌های برآیند مطرح خواهیم کرد.

ویژگی‌های سیستمی هنگامی به وجود می‌آیند که اجزای بنیادی کافی مورد نیاز برای تشکیل چنین سیستم‌هایی با یک‌دیگر در ارتباط سیستمی قرار گیرند. بدین ترتیب ویژگی‌های سیستمی اعم از این که نوحاسته با برآیند باشند، از زمان تشکیل سیستم متناظر به بعد مصداق پیدا می‌کنند و از این رو، بدیع هستند.

نکته دیگری نیز در مورد خصوصیت بدیع بودن قابل توجه است. در بحث نوحاستگی، بدیع بودن به ویژگی‌های عمومی^{۲۷} اسناد داده می‌شود. ویژگی‌های عمومی ویژگی‌هایی هستند که در آنها به زمان، مکان یا مقدار خاصی اشاره نشده باشد. برای مثال، فرض کنیم که ویژگی داشتن جرم $366658/2$ کیلوگرم تاکنون مصداق پیدا نکرده باشد و از زمانی به بعد مصداق یابد. از آنجا که ویژگی عمومی جرم داشتن از قبل مصداق پیدا کرده بوده است، پرسش از نوحاسته بودن یا نبودن ویژگی داشتن جرم $366658/2$ مطرح نمی‌شود.

پذیرفتن بدیع بودن ویژگی آگاهی نیز میسر به نظر می‌رسد. آگاهی موجودات در زمان خاصی از فرایند تکاملی مصداق یافته است و پیش از آن مصداقی نداشته است.

داشتن توانایی‌های علی بدیع

ویژگی‌های نوحاسته ویژگی‌های متمایزی از ویژگی‌های سطح پایه تلقی می‌شوند. یکی از معیارهای اصلی برای نشان دادن این تمایز توسط به توانایی‌های علی^{۲۸} بدیع ویژگی‌های نوحاسته است. دو تقریر از این شاخصه می‌توان ارائه کرد. اول آن که به ایده ساموئل الگزاندر در کتاب فضا، زمان و الوهیت اشاره کنیم. در اوایل قرن بیستم، این تلقی وجود داشت که ویژگی‌های ذهنی مانند آگاهی ویژگی‌هایی شبه‌پدیداری^{۲۹} هستند، بدین معنا که آنها معلول علل دیگری هستند، اما خود توانایی علی ندارند. الگزاندر در کتاب خود با این دیدگاه مخالفت





کرد. به نظر او هر ویژگی‌ای که دارای توانایی علی نباشد، یک ویژگی واقعی نیست و باید کنار گذاشته شود. کیم از این تلقی به صورت آموزه «موجود بودن همانا داشتن توانایی‌های علی است» و با نام «اصل الگزاندر^۲» یاد می‌کند (Kim, 1992, pp. 134-135) چنان‌چه اصل الگزاندر را بپذیریم و ادعا کنیم که ویژگی‌های نوحاسته به‌واقع وجود دارند، باید نشان دهیم که دارای توانایی‌های علی مخصوص به خود هستند.

از سوی دیگر، می‌توان به معیار شومیکر برای تشخیص ویژگی‌ها اشاره کرد. به نظر او، ویژگی‌ها به‌واسطه توانایی‌های علی‌شان از یک‌دیگر تشخیص داده می‌شوند (Shoemaker, 1980, pp. 216-218). بنابراین چنان‌چه بخواهیم ویژگی‌های نوحاسته را ویژگی‌های متمایزی بدانیم، باید توانایی‌های علی متمایزی برای آنها تشخیص دهیم.

با این حال داشتن توانایی‌های علی بدیع نیز ویژگی‌های نوحاسته را از ویژگی‌های برآیند متمایز نمی‌کند. ویژگی‌های برآیند نیز ویژگی‌های سیستمی بدیع با توانایی‌های علی بدیع هستند. برای مثال، یک سلول دارای رشته‌های DNA دارای توانایی‌های علی بدیعی مانند تولید مثل است، اما معمولاً سلول بودن یک ویژگی نوحاسته تلقی نمی‌شود. اگر بتوانیم توانایی‌های علی یک ویژگی بدیع را بر مبنای توانایی‌های علی ویژگی‌های سطح پایه تبیین کنیم، آن ویژگی را یک ویژگی برآیند تلقی می‌کنیم. اما هنگامی یک ویژگی را نوحاسته می‌دانیم که تبیین چرایی دارا بودن توانایی‌های علی آن ویژگی از طریق توانایی‌های علی ویژگی‌های سطح پایه ممکن نباشد.

نفی توانایی علی ویژگی‌های ذهنی - از جمله ویژگی آگاهی - دست کم در بادی امر امکان‌ناپذیر به نظر می‌آید. توانایی علی ویژگی‌های آگاهانه می‌تواند هم‌سطح یا رو به پایین باشد. برای مثال، آگاهی کیفی بصری از لباسی که رنگ مورد علاقه شخص را دارد، می‌تواند باعث شود که شخص لباس را برای پوشیدن بردارد که نمونه‌ای از علیت رو به پایین است. همین‌طور، آگاهی کیفی شنوایی از یک موسیقی می‌تواند باعث شود که به شخص احساس شادی دست بدهد که مثالی از علیت هم‌سطح در سطح ذهنی است. در این‌جا مناسب است که تأثیرات علی آگاهی را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. می‌توان تأثیرات علی آگاهی را به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد (Van Gulick, 2004, § 6).

افزایش انعطاف‌پذیری: فرایندهای آگاهانه موجب می‌شوند که موجود انعطاف‌پذیری

بیشتری در رفتارهایش نسبت به رفتارهای صرفاً اتوماتیک نشان دهد. این انعطاف‌پذیری را به‌ویژه در حالت‌هایی که موجود با وضعیت‌هایی روبه‌رو می‌شود که پیشتر با آنها مواجه نشده بوده است، به‌خوبی می‌توان تشخیص داد.

تقویت ظرفیت تعامل اجتماعی: موجود آگاه توانایی برقراری ارتباط‌های اجتماعی را دارد. این ظرفیت به‌ویژه با توانایی موجودات آگاه در درک وضعیت‌های ذهنی دیگر اعضای گروه تقویت می‌شود. در نتیجه موجود آگاه توانایی تعامل، برقراری ارتباط، همکاری با دیگر اعضای گروه و همین‌طور توانایی تعبیر رفتار دیگر اعضا را به شکلی قابل انطباق با محیط به‌دست می‌آورد.

دست‌رسی اطلاعاتی: اطلاعاتی که از منابع مختلف به سطح آگاهانه می‌رسند، می‌توانند توسط دیگر بخش‌های ذهنی مورد استفاده قرار گیرند. همان‌طور که دیدیم، این نحوه آگاهی را به تبع بلاک «آگاهی دست‌رسی» نامیدیم.

بازنمایی یکپارچه محیط: موجود آگاه با ادغام داده‌های حسی‌ای که از طرق مختلف مانند بینایی، شنوایی و غیره به‌دست می‌آورد، می‌تواند بازنمایی یکپارچه و جامع‌تری از محیط نسبت به موجودات ناآگاه داشته باشد.

انگیزش درونی: برخی حالات آگاهانه مانند درد و لذت دارای جنبه کیفی درونی هستند و می‌توانند موجب شکل‌گیری حالات ذهنی دیگر شوند. این بخش را می‌توان به‌عنوان علیت هم سطح در سطح ذهنی در نظر گرفت.

هم مدافعان و هم منتقدان نوحاسته‌گرایی داشتن توانایی‌های علی بدیع را در بحث خود پیش‌فرض می‌گیرند. اما به شیوه‌های گوناگون آن را مورد بررسی قرار می‌دهند. از این‌رو، مسئله توانایی علی و ویژگی‌های نوحاسته را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

پیش‌بینی ناپذیری

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در بحث نوحاستگی مطرح می‌شود، نحوه ارتباط ویژگی‌های نوحاسته با ویژگی‌های سطح پایه است. در این قسمت است که ویژگی‌های نوحاسته از ویژگی‌های برآیند متمایز می‌شوند. نوحاسته‌گرایان ادعا می‌کنند که ویژگی‌های نوحاسته پیش‌بینی‌ناپذیر^{۳۱}، تبیین‌ناپذیر^{۳۲} و تحویل‌ناپذیر^{۳۳} هستند، در حالی که به اعتقاد تحویل‌گرایان می‌توان ویژگی‌های مورد بحث را دست‌کم به صورت علی‌الاصول به کمک ویژگی‌ها و روابط





سطح پایه پیش‌بینی و تبیین نمود. در این بخش، ویژگی‌های نوحاسته را با E و ویژگی‌های سطح پایه را با B نشان می‌دهیم و در صورت تعدد ویژگی‌ها از اندیس استفاده می‌کنیم. نوحاسته‌گرایان مدعی هستند که وقوع یک ویژگی نوحاسته E را نمی‌توان حتی از کامل‌ترین نظریه درباره ویژگی‌های سطح پایه شامل B1 تا Bn پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، اطلاعات کامل درباره این که آیا B1 تا Bn در یک سیستم مصداق می‌یابند، برای پیش‌بینی این که آیا E نیز مصداق پیدا می‌کند یا نه، کافی نیست. باید به این نکته اشاره کرد که پیش‌بینی ناپذیری ویژگی‌های نوحاسته به این معنا نیست که ما به هیچ‌روی نمی‌توانیم وقوع آنها را پیش‌بینی کنیم. در این جا باید میان پیش‌بینی استقرایی^{۳۴} و پیش‌بینی همراه با تبیین تمایز قائل شد (Kim, 1999, p. 9). پیش‌بینی استقرایی یا پیش‌بینی پسینی^{۳۵} بعد از مشاهده مواردی از وقوع ویژگی‌های بدیع امکان‌پذیر است، اما برای پیش‌بینی همراه با تبیین یا پیش‌بینی پیشینی^{۳۶} باید نظریه‌ای در مورد نحوه رابطه ویژگی‌های بدیع با ویژگی‌های سطح پایه داشته باشیم. نوحاسته‌گرایان می‌پذیرند که می‌توان وقوع ویژگی‌های نوحاسته را به صورت استقرایی پیش‌بینی کرد، اما ادعا می‌کنند که امکان پیش‌بینی همراه با تبیین ویژگی‌های نوحاسته بر مبنای دانش از ویژگی‌های سطح پایه وجود ندارد. این ادعا شاخصه دیگر ویژگی‌های نوحاسته یعنی تبیین ناپذیری را نشان می‌دهد.

تبیین ناپذیری

نوحاسته‌گرایان ادعا می‌کنند که چگونگی وقوع ویژگی‌های نوحاسته را نمی‌توان حتی به کمک کاملترین نظریه درباره ویژگی‌های سطح پایه تبیین کرد. این نکته سبب تمایز گذاردن میان دو نوع نوحاسته‌گرایی می‌شود که نوحاسته‌گرایی معرفت‌شناختی و نوحاسته‌گرایی وجودشناختی نامیده می‌شوند. نوحاسته‌گرایی معرفت‌شناختی به نقص معرفتی ما برای تبیین و پیش‌بینی ویژگی‌های نوحاسته توجه دارد، به عبارت دیگر چنانچه نقص معرفتی ما به مرور زمان از بین برود، خواهیم توانست آنچه امروزه پیش‌بینی ناپذیر و تبیین ناپذیر تلقی می‌شود را تبیین و پیش‌بینی کنیم. در مقابل، نوحاسته‌گرایی وجودشناختی عدم امکان پیش‌بینی و تبیین ویژگی‌های نوحاسته را مستقل از نقص معرفتی ما می‌داند. در این حالت، تبیین ناپذیری و پیش‌بینی ناپذیری بر مبنای ویژگی‌های سطح پایه ناشی از ماهیت ویژگی‌های نوحاسته دانسته می‌شوند و نه ناشی از وضعیت معرفتی ما نسبت به آنها. در این صورت معمولاً گفته می‌شود که ویژگی‌های نوحاسته به

ویژگی‌های سطح پایه تحویل‌ناپذیر هستند. تعریف‌های سیلبراشتاین و مک‌گیور از دو نوع ویژگی‌های نوحاسته تفاوت آن دو را به خوبی نشان می‌دهد:

یک ویژگی یک شیء یا سیستم نوحاسته معرفت‌شناختی است، اگر ویژگی به ویژگی‌های درونی عناصر سازنده‌ی شیء یا سیستم تحویل‌پذیر باشد...، اما در عین حال، برای ما بسیار سخت باشد که آن را بر مبنای ویژگی‌های عناصر سازنده شیء یا سیستم، تبیین، پیش‌بینی یا استخراج کنیم.

ویژگی‌های نوحاسته وجودشناختی به ویژگی‌های بنیانی تر شیء تحویل نمی‌شوند... ویژگی‌های نوحاسته وجودشناختی ویژگی‌های سیستم‌ها یا کل‌هایی هستند که ظرفیت‌هایی علی‌ای دارند که نه به ظرفیت‌های علی‌ی درونی اجزا تحویل‌پذیر هستند و نه به روابط میان اجزا (Silberstein & McGeever, 2002, p. 186).

نوحاسته‌گرایی معرفت‌شناختی امروزه به‌طور گسترده در مباحث مربوط به سیستم‌های پیچیده و نظریه آشوب کاربرد دارد. برای مثال، توابعی در نظریه آشوب مورد بررسی قرار می‌گیرند که نسبت به تغییر شرایط اولیه بسیار حساس هستند، به‌طوری که تغییر بسیار کوچکی در شرایط اولیه می‌تواند در طول زمان به نتایجی دور از انتظار بیانجامد. در این موارد عدم توانایی پیش‌بینی نتایج به‌نقص معرفتی نسبت به مقادیر دقیق شرایط اولیه و ضعف محاسباتی ما باز می‌گردد، به‌طوری که می‌توان گفت که این نتایج برای یک محاسبه‌گر لاپلاسی که قوانین حاکم بر رفتار سیستم و شرایط اولیه را به‌طور کامل می‌داند و ضعف محاسباتی ندارد، پیش‌بینی‌ناپذیر و دور از انتظار نخواهد بود (Stephan, 1999, p. 54). در مقابل، در مورد ویژگی‌ها یا پدیدارهایی که به‌طور وجودشناختی نوحاسته تلقی می‌شوند - مانند ویژگی‌های شیمیایی نسبت به ویژگی‌های سطح اتمی یا آگاهی نسبت به ویژگی‌های سطح عصب‌شناختی - ادعا می‌شود که حتی با در دست داشتن کامل‌ترین نظریه‌های سطح فیزیک اتمی یا سطح فیزیولوژی عصبی توانایی پیش‌بینی و تبیین ویژگی‌های سطح شیمیایی و سطح روان‌شناختی را نخواهیم داشت. به عبارت دیگر، ادعا می‌شود که ویژگی‌های شیمیایی به ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های روان‌شناختی به ویژگی‌های سطح عصب‌شناختی تحویل‌ناپذیر هستند. اما در ادامه بحث خود را به نوحاستگی وجودشناختی محدود خواهیم کرد.





تحویل ناپذیری

ادعای نوحاسته گرایان در مورد ویژگی‌های نوحاسته وجودشناختی این است که این ویژگی‌ها به ویژگی‌های سطح پایه تحویل ناپذیر هستند. با این حال، بیشتر نوحاسته گرایان تعریف دقیقی از تحویل ناپذیری ارائه نکرده‌اند. به‌طور تاریخی وظیفه تدقیق مفهوم تحویل و تحویل‌پذیری بیشتر بر عهده فیلسوفانی بوده است که یا مانند نیگل به تحویل‌گرایی اعتقاد داشته‌اند، یا مانند پاتنم و فودور منتقد برخی مدل‌های تحویل یا تحویل‌گرایی بوده‌اند، اما اساساً به نوحاسته‌گرایی نپرداخته‌اند و یا مانند کیم غیر تحویل‌گرا، اما منتقد نوحاسته‌گرایی بوده‌اند.

از آن‌جا که بحث در مورد نوحاسته‌گرایی ویژگی‌ها و از جمله در مورد ویژگی آگاهی کیفی یک بحث متافیزیکی است، مدل‌هایی از تحویل مانند تحویل تحلیلی یا مدل تحویل قوانین پل (تحویل نیگلی) که به ترتیب به تحویل مفاهیم و نظریه‌ها به یک‌دیگر می‌پردازند، مورد توجه ما نخواهد بود؛ بلکه مدل‌هایی از تحویل در بحث حاضر دارای اهمیت‌اند که به تحویل ویژگی‌ها به یک‌دیگر می‌پردازند. مدل تحویل این‌همانی و مدل تحویل کارکردی دو مدل شناخته‌شده در این زمینه هستند.

در این‌جا به تفصیل به معرفی این دو مدل نمی‌پردازیم (برای یک تقریر مختصر اما مفید از این دو مدل، نک: Kim, 2003, 18-21). اما نکته مهمی که باید بدان اشاره کرد، این است که هر دو مدل پیش‌گفته دارای قدرت تبیین و پیش‌بینی هستند. بدین معنا که با اتکا بدان‌ها می‌توان تحقق ویژگی‌هایی تحویل‌شده را به‌طور پیش‌بینی تبیین و پیش‌بینی کرد. در مقابل، در صورتی که یک ویژگی از طریق این دو مدل تحویل ناپذیر تلقی شود، به طریق اولی تبیین ناپذیر و پیش‌بینی ناپذیر نیز تلقی خواهد شد. به همین دلیل، در ادامه بحث دو شاخصه تبیین ناپذیری و پیش‌بینی ناپذیری را ذیل شاخصه تحویل ناپذیری در نظر خواهیم گرفت.

نوحاسته گرایان ویژگی‌های نوحاسته را تحویل ناپذیر می‌دانند، اما آنها معمولاً به‌روشنی مشخص نکرده‌اند که مقصودشان از تحویل ناپذیری چیست. آیا تحویل ناپذیری این‌همانی یا کارکردی را مد نظر دارند یا به مدل دیگری از تحویل ناپذیری اشاره می‌کنند؟ کیم با توجه به دو شرط دیگر مد نظر نوحاسته گرایان، یعنی تبیین ناپذیری و پیش‌بینی ناپذیری، استدلال می‌کند که مقصود نوحاسته گرایان از تحویل ناپذیری هم تحویل این‌همانی و هم تحویل کارکردی را دربر می‌گیرد. در عین حال، مدل تحویل این‌همانی اساساً شکل‌گیری لایه متمایزی از ویژگی‌ها،

در مثال حاضر، ویژگی‌های ذهنی را نمی‌پذیرد و برای ویژگی‌های ذهنی توانایی‌های علی متمایزی از ویژگی‌های سطح فیزیکی قائل نیست. بنابراین نوحاسته‌گرایان با این مدل به شکل ریشه‌ای تری مخالفت خواهند کرد. هنگامی که نوحاسته‌گرایان ادعا می‌کنند که ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه تحویل‌ناپذیراند، این پیش‌فرض را در ذهن دارند که ویژگی‌های نوحاسته ویژگی‌های متمایزی از ویژگی‌های سطح پایه هستند، بنابراین پیش‌فرض‌های آنها اساساً تحویل این‌همانی را نفی می‌کند. بنابراین، مسئله کلیدی در بحث از تحویل‌پذیری یا تحویل‌ناپذیری یک ویژگی سطح بالا، امکان تحویل ویژگی مذکور از طریق مدل تحویل کارکردی است (ibid., pp. 21-25). با توجه به این نکته، در ادامه بحث در مورد تحویل‌ناپذیری ویژگی آگاهی، توجه خود را به مسئله تحویل کارکردی این ویژگی معطوف خواهیم کرد.

برای ادامه بحث لازم است که به اختصار به ایده کلیدی مدل تحویل کارکردی اشاره کنیم. بنابر این مدل، تحویل کارکردی ویژگی S متعلق به سطح بالاتر را که در یک علم خاص مورد

بررسی قرار می‌گیرد، می‌توان به ترتیب زیر صورت‌بندی کرد:

گام اول: تحلیل کارکردی S^{۳۷}: برای ویژگی S تعریفی به صورت زیر ارائه می‌کنیم: دارا بودن S = تع. دارا بودن ویژگی P به نحوی که P وظیفه علی C را ایفا کند و P یک ویژگی متعلق به سطح پایین باشد.

گام دوم: تشخیص محقق‌کننده ویژگی S: از طریق مطالعه تجربی، ویژگی‌ها یا مکانیسم‌های واقعی‌ای را می‌یابیم که وظیفه علی C را انجام می‌دهند.

گام سوم: نظریه‌ای تبیینی را شکل می‌دهیم که تبیین می‌کند چگونه محقق‌کننده S وظیفه علی C را انجام می‌دهد.

کارکردگرایان سعی کرده‌اند که مدل تحویل کارکردی را در مورد ویژگی‌های ذهنی به کار گیرند. برای نمونه، در مورد ویژگی ذهنی درد داشتن، در گام اول، درد به شکل زیر به صورت کارکردی تحلیل می‌شود:

(F) درد داشتن = تع. ویژگی‌ای است که توسط صدمه بافتی ایجاد می‌شود و موجب رفتارهایی مانند آزردهی و ناله می‌شود.

در مرحله بعد، دانشمندان علوم عصبی به جست‌وجوی محقق‌کننده ویژگی درد داشتن





می‌پردازند و پی‌می‌برند که برای مثال تحریک اعصاب C مکانیسمی است که نقش علی تعریف شده را ایفا می‌کند. آنها نظریه‌ای را در سطح فیزیولوژی عصبی شکل می‌دهند که تبیین می‌کند که چگونه صدمه بافتی موجب تحریک اعصاب C می‌شود و چگونه تحریک این اعصاب به نوبه خود به رفتارهایی مانند آزرده‌گی و ناله می‌انجامد. در چنین حالتی است که می‌توان ادعا کرد درد داشتن به لحاظ کارکردی به تحریک اعصاب C تحویل شده است.

غیر تحویل گرایان و از جمله نوحاسته گرایان در مورد ویژگی آگاهی معتقدند که ویژگی آگاهی به ویژگی‌های سطح پایین‌تر یعنی ویژگی‌های سطح عصب‌شناختی تحویل‌ناپذیر هستند. برهان‌های متعددی به نفع تحویل‌ناپذیری ویژگی آگاهی مطرح شده است. برخی از این برهان‌ها مانند برهان از طریق تحقق‌پذیری چندگانه (Bickle, 2006, § 1. P. 2) و برهان موجهه (Kripke, 1986, p. 146) علیه تحویل این‌همانی و برخی مانند تصویرپذیری زامبی‌ها (Chalmers, 1996, pp. 98-99)، آزمایش فکری مغز چینی و طیف معکوس (Block, 1978, p. 276) علیه تحویل کارکردی طرح شده‌اند و برخی نیز مانند برهان معرفت (Jackson, 1982, pp. 2-3) به تبیین‌ناپذیری آگاهی و آنچه در اصطلاح شکاف تبیینی^{۳۸} خوانده می‌شود، معطوف هستند. در این جا به تفصیل به این برهان‌ها نمی‌پردازیم. اما از آن جا که بحث خود را بر مدل تحویل کارکردی متمرکز کرده‌ایم، به اختصار ایده اصلی برهان‌ها علیه تحویل کارکردی را مطرح می‌کنیم، البته عمدتاً به انتقادات بلاک علیه کارکردگرایی در مقاله «مشکلات کارکردگرایی»^{۳۹} خواهیم پرداخت.

بلاک اشکالات مختلفی را به کارکردگرایی وارد کرده است. اما می‌توان گفت که او در پی نشان دادن این نکته است که کارکردگرایی در مورد ویژگی‌های ذهنی نه جامع است و نه مانع. به عبارت دیگر، ممکن است برخی موجودات کارکردهای منتسب به ویژگی‌های ذهنی را داشته باشند، اما شهوداً آنها را ذهن‌مند ندانیم. بنابراین کارکردگرایی یک تلقی لیبرال از ذهن‌مندی ارائه می‌کند. همین‌طور موجوداتی هستند که کارکردهای مذکور را ندارند، اما ممکن است آنها را ذهن‌مند تلقی کنیم. بنابراین، کارکردگرایی یک رویکرد حصرگراست. برای پرهیز از پراکنده شدن بحث در این جا به انتقادات بلاک در مورد لیبرال بودن کارکردگرایی بسنده می‌کنیم. باید به این نکته اشاره کرد که انتقادات بلاک عمدتاً متوجه ویژگی آگاهی و به‌ویژه آگاهی کیفی است و از این جهت با بحث ما تناسب دارد.

بلاک آزمایش فکری مغز چینی را برای نشان دادن لیبرال بودن کارکردگرایی مطرح

می‌کند. فرض کنید که هریک از یک میلیارد شهروند چینی از طریق بی‌سیم با یک‌دیگر ارتباط دارند و به مثابه یک سلول عصبی رفتار می‌کنند. در این حالت می‌توان کارکردهای یک حالت آگاهانه برای نمونه احساس درد را از طریق این افراد بروز داد. به این معنا که هنگامی که بدن شخص دچار صدمه بافتی شد، افراد مغز چینی به‌طور مناسب عمل می‌کنند و دستورات لازم برای بروز رفتارهای کارکردی احساس درد مانند آزرده‌گی، ناله کردن و خوردن داروی تسکین‌دهنده را اعمال می‌کنند. در نتیجه مغز چینی به‌لحاظ کارکردی شبیه یک انسان آگاه است، اما بعید است که شهوداً بپذیریم که کل مغز چینی دارای یک نوع آگاهی پدیداری از نوع احساس درد باشد (Block, 1978, p. 276).

همین‌طور بلاک وضعیت طیف معکوس را مطرح می‌کند. جهانی را در نظر بگیرید که با جهان فعلی به‌لحاظ فیزیکی این‌همان است، اما در آن تجربه‌های آگاهانه بصری به‌صورت معکوس روی می‌دهند. برای نمونه، هنگامی که بابک در جهان فعلی تجربه آگاهانه رنگ سبز را دارد، هم‌زاد بابک تجربه رنگ آبی را داراست و به همین ترتیب دیگر رنگ‌ها در طیف امواج الکترومغناطیس تجربه آگاهانه معکوس آنچه بابک تجربه می‌کند را برای هم‌زادش به‌وجود می‌آورند (ibid., pp. 277-278).

صورت دیگری از برهان از طریق تصویرپذیری از سوی چالمرز مطرح شده است (Chalmers, 1996, pp. 98-99). موجوداتی را تصور کنید که به‌لحاظ سیستم‌های زیست‌شناختی و عصب‌شناختی کاملاً شبیه ما انسان‌ها باشند و در عین حال تجربه آگاهانه نداشته باشند، به‌عبارت دقیق‌تر موجوداتی را تصور کنید که به‌طور فیزیکی با انسان‌ها این‌همان باشند، اما آگاه نباشند. این موجودات را «زامبی» می‌نامیم. برای نمونه، بابک و زامبی بابک کاملاً از مولکول‌های مشابه با آرایش یکسان ساخته شده‌اند و هنگامی که در مقابل تحریک‌های حسی مشابه قرار می‌گیرند، به‌لحاظ کارکردی پاسخ‌های مشابهی از خود نشان می‌دهند. اما بابک نسبت به ادراک خود آگاه است، در حالی که زامبی بابک خیر. به‌عبارت دیگر، بابک و زامبی بابک به‌لحاظ کارکردی این‌همان هستند، اما به‌لحاظ پدیداری (کیف نفسانی) با یک‌دیگر تفاوت دارند.

استدلال از طریق زامبی‌ها این امکان را مد نظر قرار می‌داد که در جهانی به‌لحاظ فیزیکی این‌همان با جهان فعلی، ویژگی آگاهی اساساً مصداقی نداشته باشد، در استدلال از طریق طیف معکوس، جهانی در نظر گرفته می‌شود که به‌لحاظ فیزیکی به جهان فعلی این‌همان است، اما





تجربه‌های آگاهانه در آن با جهان فعلی متفاوت است. از این‌رو، نتیجه برهان طیف معکوس ضعیف‌تر از نتیجه برهان زامبی است. بدین معنا که برهان زامبی نشان می‌دهد که وجود آگاهی را نمی‌توان بر مبنای ویژگی‌های فیزیکی به صورت تحویلی تبیین کرد، در حالی که برهان طیف معکوس نشان می‌دهد مشخصات یک مورد خاص از تجربه آگاهانه را نمی‌توان بر مبنای ویژگی‌های فیزیکی به صورت تحویلی تبیین کرد. نسبت به امکان تصور وضعیت طیف معکوس نیز انتقاداتی مطرح شده است. اما به نظر می‌رسد که تصور وضعیت طیف معکوس نیز نسبت به تصور زامبی‌ها آسان‌تر به نظر می‌رسد، برخی فلاسفه وضعیت طیف معکوس را تصورپذیر می‌دانند، اما وجود زامبی‌ها را خیر (برای نمونه، Kim, 2007, p. 415).

نکته بسیار مهمی که باید بدان توجه کرد این است که تفاوت وضعیت‌هایی مانند زامبی‌ها و طیف معکوس با آزمایش‌های فکری برهان معرفت و مغز چینی در این است که گروه اول در جهان‌هایی که به لحاظ قوانین طبیعی با جهان ما تفاوت دارند، صورت‌بندی می‌شوند، اما برهان معرفت و همین‌طور مغز چینی در جهان‌هایی که به لحاظ قانونی نیز مشابه جهان فعلی باشند، قابل صورت‌بندی و مطرح شدن هستند. بنابراین، گرچه در مورد تصورپذیری زامبی‌ها و همین‌طور طیف معکوس چالش‌هایی وجود دارد، اما وضعیت مطرح شده در برهان معرفت و به‌ویژه مغز چینی قابل تصور به نظر می‌رسد. در انتهای بخش ۳ به این نکته باز خواهیم گشت.

رویکرد اصلی بلاک و دیگر منتقدان کارکردگرایی این است که این تلقی جنبه درونی و شخصی ویژگی آگاهی یا به عبارت دیگر کیفیت ذهنی را نادیده می‌گیرد. کارکردگرایی شاید در مورد ویژگی‌های ذهنی‌ای که فاقد جنبه کیفی دانسته می‌شوند (مانند باور و میل) موفق باشد، اما نمی‌تواند تحلیل درستی از ویژگی‌های ذهنی دارای جنبه کیفی ارائه کند. به عبارت دیگر، ویژگی‌هایی ذهنی‌ای که دارای جنبه کیفی هستند را نمی‌توان صرفاً بر مبنای نقش‌های علی‌شان در سطح فیزیکی تحلیل کرد. در نتیجه گام اول از گام‌های سه‌گانه مدل تحویل کارکردی در مورد این ویژگی‌ها با موفقیت برداشته نمی‌شود (Chalmers, 1996, p. 105). ون‌گولیک این نکته را به خوبی از زبان منتقدان کارکردگرایی بیان می‌کند: اگرچه آگاهی ممکن است مشخصه‌های

کارکردی قابل توجهی داشته باشد، اما ماهیت آن ذاتاً کارکردی نیست. (Van Gulick, 2004, § 8, p. 2) در این مقاله همین موضع را اتخاذ می‌کنیم، به این معنا که ویژگی آگاهی کیفی را ویژگی‌ای تلقی می‌کنیم که دارای جنبه‌ای درونی است و معنای آن از طریق کارکردهایش

به طور کامل تخلیه نمی‌شود. در نتیجه ویژگی آگاهی کیفی را به لحاظ کارکردی تحویل ناپذیر تلقی می‌کنیم.

وابستگی به سطح پایه

شاید عجیب‌ترین یا مناقشه‌برانگیزترین جزء نظریه‌نویخانه گرایبی این باشد که نویخانه گرایان ویژگی‌های نویخانه را به ویژگی‌های سطح پایه تحویل ناپذیر می‌دانند؛ اما در عین حال به وابستگی^{۴۰} و ویژگی‌های نویخانه به ویژگی‌های سطح پایه معتقد هستند. در این نوشته رابطه تعیین^{۴۱} را به عنوان رابطه عکس رابطه وابستگی در نظر می‌گیریم. در نتیجه، وابستگی ویژگی‌های نویخانه به ویژگی‌های سطح پایه به این معناست که ویژگی‌های نویخانه توسط ویژگی‌های سطح پایه متعین می‌شوند.

پذیرفتن رابطه وابستگی، نویخانه گرایان را از دو گانه‌انگاران متمایز می‌کند. این تمایز را در تبیین مسئله حیات که در ابتدای قرن بیستم مورد توجه بود، به خوبی می‌توان دید. نویخانه گرایان انگلیسی در ابتدای قرن بیستم سعی داشتند تا در مسئله حیات، موضع معتدلی نسبت به مکانیست‌ها^{۴۲} و حیات گرایان^{۴۳} اتخاذ کنند. مکانیست‌ها حیات را بر مبنای ویژگی‌های فیزیکی سیستم‌های پیچیده تبیین می‌کردند، در حالی که به نظر حیات گرایان موجودات زنده علاوه بر داشتن اجزای سازنده فیزیکی یک جزء سازنده غیر فیزیکی نیز دارند که نیروی حیاتی یا انتلجی^{۴۴} نامیده می‌شد. نویخانه گرایان وجود جزء سازنده غیر فیزیکی را نفی می‌کردند و معتقد بودند که حیات یک ویژگی موجودات زنده است که صرفاً از اجزای فیزیکی ساخته شده‌اند، اما در عین حال این ویژگی به ویژگی‌های فیزیکی تحویل ناپذیر است (O'Connor and Wong, 2006, p. 1, § 2).

همین طور در مسئله ذهن و بدن و به ویژه در مورد ویژگی آگاهی، نویخانه گرایان سعی دارند موضع معتدلی میان فیزیکالیست‌های تحویل‌گرا و دو گانه‌انگاران اتخاذ کنند. نویخانه گرایان عمدتاً^{۴۵} معتقدند که موجودات دارای ذهن تنها از اجزای فیزیکی ساخته شده‌اند و فاقد عنصر غیرمادی مورد نظر دو گانه‌انگاران هستند، اما در عین حال برخلاف فیزیکالیست‌های تحویل‌گرا معتقدند که ویژگی‌های ذهنی دارای توانایی‌های علی متمایز و در عین حال، به ویژگی‌های فیزیولوژیک تحویل ناپذیر هستند.

۴۱





تبیین این که چگونه ویژگی‌های نوحاسته در عین حال که دارای توانایی‌های علی متمایز تحویل‌ناپذیر هستند، به سطح پایه وابسته‌اند، یکی از جدی‌ترین مباحث پیش روی نوحاسته‌گرایان بوده است. به همین دلیل در ادامه به‌طور تفصیلی به این موضوع خواهیم پرداخت. اما برای ارائه یک تصویر کلی از مفهوم وابستگی باید به این نکته اشاره کرد که وابستگی را می‌توان به دو صورت هم‌زمان^{۴۶} و در زمان^{۴۷} تصور نمود. در حالت وابستگی هم‌زمان، با مشخص شدن ویژگی‌ها، هویات و قوانین فیزیکی در حال حاضر، تمامی ویژگی‌های نوحاسته نیز مشخص می‌شوند. اما در حالت وابستگی در زمان، برای مشخص شدن ویژگی‌های نوحاسته در حال حاضر، علاوه بر آن که به مشخص شدن ویژگی‌ها، هویات و قوانین فیزیکی در حال حاضر نیاز داریم، باید اطلاعات مربوط به امور فیزیکی در زمان‌های پیشین را نیز در دست داشته باشیم، به عبارت دیگر باید تاریخچه ویژگی‌ها، هویات و قوانین را نیز مشخص کنیم (Wong, 2006, p. 349). تمایز وابستگی هم‌زمان و در زمان مبنای تفاوتی است که در نحوه پیدایش ویژگی‌های نوحاسته و همین‌طور در مورد نحوه تأثیر علی ویژگی‌های نوحاسته میان فیلسوفان معاصر وجود دارد.

جمع‌بندی

با توجه به شاخصه‌های ذکر شده برای ویژگی‌های نوحاسته، این ویژگی‌ها را می‌توان به صورت زیر تعریف نمود:

ویژگی E متعلق به سطح H نسبت به ویژگی‌های B1 تا Bn متعلق به سطح L نوحاسته است، اگر و تنها اگر: سیستمی، بدیع، دارای توانایی‌های علی بدیع، به لحاظ کارکردی تحویل‌ناپذیر و در عین حال وابسته به ویژگی‌های B1 تا Bn باشد.

نسخه علی نوحاسته‌گرایی

همان‌طور که ذکر شد، نوحاسته‌گرایان معتقدند که ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه تحویل‌ناپذیر و در عین حال به آنها وابسته هستند، در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که این ویژگی‌ها چگونه با ویژگی‌های سطح پایین ارتباط پیدا می‌کنند. به‌ویژه هنگامی که بدیع بودن این ویژگی‌ها را در نظر بگیریم، این مسئله مطرح می‌شود که ویژگی‌های نوحاسته چگونه ظهور می‌کنند و هنگامی که توانایی‌های علی اختصاصی برای ویژگی‌های نوحاسته قائل شویم،

این پرسش مطرح می‌شود که چگونه این ویژگی‌ها می‌توانند بر ویژگی‌های سطح پایین تأثیر علی داشته باشند. در این مورد در میان فیلسوفانی که به نوحاسته‌گرایی وجودشناختی پرداخته‌اند، اختلاف نظر بسیار وجود دارد. در این زمینه، سه رابطه ابتناء^{۴۸}، علیت^{۴۹} و امتزاج و تجزیه^{۵۰} به‌عنوان پیشنهادهایی برای تبیین نحوه پیدایش ویژگی‌های نوحاسته مطرح شده‌اند.

پیشینه طرح نسخه علی

تلفی رایج تا دهه ۱۹۹۰م بر این بود که نوحاسته‌گرایان نحوه وابستگی ویژگی‌های نوحاسته به ویژگی‌های سطح پایه را از طریق رابطه ابتناء^{۵۱} توضیح می‌دهند. اما جیگون کیم در سال ۱۹۹۲م برهان قدرتمندی را علیه دیدگاه ابتدایی به رابطه میان ویژگی‌های نوحاسته و ویژگی‌هایی سطح پایه مطرح کرد که به برهان «علیت رو به پایین»^{۵۲} مشهور شده است. این برهان نشان می‌دهد که دیدگاه ابتدایی در حوزه نوحاستگی از انسجام درونی برخوردار نیست، به این معنا که با پذیرفتن این دیدگاه یا باید پذیرفت که ویژگی‌های نوحاسته توانایی علی متمایزی از ویژگی‌های سطح پایه ندارند - که مورد قبول نوحاسته‌گرایان نیست - یا باید تعیین چندگانه^{۵۳} - این وضعیت که یک رویداد خاص دو یا چند علت متمایز دارد و هریک از آنها به تنهایی برای به وقوع پیوستن رویداد مورد بحث کافی‌اند - را پذیرفت که معمولاً در بحث از علیت مورد قبول قرار نمی‌گیرد (برای تقریر تفصیلی برهان علیت رو به پایین، نک: Kim, 1992, pp. 136-137).

مطرح شدن برهان علیت رو به پایین نوحاسته‌گرایان را به بازسازی دیدگاه خود واداشت. پاول هامفریز در سال ۱۹۹۷م تبیینی از فرایند نوحاستگی بر مبنای رابطه امتزاج و تجزیه^{۵۴} به‌دست داد. طبق این دیدگاه، یک مصداق از یک ویژگی نوحاسته از امتزاج دو مصداق از ویژگی‌های سطوح پایین تر به وجود می‌آید. همچنین، تأثیر علی مصداق‌های نوحاسته بر سطوح پایین تر از طریق تجزیه یک مصداق نوحاسته به مصداق‌های ویژگی‌های سطح پایین اعمال می‌شود. دیدگاه هامفریز به‌ویژه در فیزیک کوانتومی قابل به‌کارگیری است، اما در حوزه‌های دیگر مانند ویژگی‌های ذهنی با مشکل روبه‌رو است. به همین دلیل، در این مقاله به آن نمی‌پردازیم (برای مدل امتزاجی از نوحاستگی نک: Humphreys, 1997b, pp. 6-8). برای دو انتقاد جدی به این دیدگاه در خصوص ویژگی آگاهی (نک: Wong, 2006, pp. 354-357) دیدگاه سومی در این زمینه توسط تیموتی اکائر و هنگ ونگ در سال ۲۰۰۵م پیشنهاد شده است که در ادامه به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

۴۳



تقریر

نسخه علی نوحاسته‌گرایی در مورد ویژگی آگاهی کیفی



متافیزیک نوخاستگی

اکانر و ونگ در مقاله «متافیزیک نوخاستگی» رابطهٔ ابتناء را نفی می‌کنند و رابطهٔ میان ویژگی‌های نوخاسته و ویژگی‌های سطح پایه را رابطهٔ علی می‌دانند. آنها غیرساختاری بودن^{۵۵} را به‌عنوان شاخصهٔ اصلی ویژگی‌های نوخاسته مطرح می‌کنند. به‌نظر آنها ویژگی‌های نوخاسته ویژگی‌های غیرساختاری سیستم‌ها هستند. طبق تعریف آمسترانگ،

ویژگی S ساختاری است، اگر و تنها اگر بخش‌هایی از هویتی که دارای ویژگی S است، دارای ویژگی‌هایی باشند که با S این‌همان نبوده و در رابطهٔ R بایک‌دیگر باشند و این وضعیت امور همان دارا بودن ویژگی S توسط هویت مورد بررسی باشد (O'Connor & Wong, 2005, p. 9).

بدین ترتیب، ویژگی‌های ساختاری ویژگی‌هایی مرکب از ویژگی‌های اجزا و روابط میان آنها هستند و بنابراین تحویل‌پذیر تلقی می‌شوند. در عین حال، به‌نظر اکانر و ونگ ویژگی‌های نوخاسته بنیانی^{۵۶} نیز هستند. یک ویژگی بنیانی است اگر تحقق آن حتی به‌طور جزئی از تحقق ویژگی‌های کل یا اجزا ترکیب نشده باشد. بدین ترتیب اکانر و ونگ نظریهٔ نوخاسته‌گرایی را به‌طور خلاصه به این ترتیب معرفی می‌کنند:

آموزهٔ نوخاسته‌گرایی این است که برخی اشیای ترکیبی دارای ویژگی‌های بنیانی هستند (ibid., p. 10).

بدین ترتیب، اگرچه اکانر و ونگ مستقیماً به ابتدای میریولوژی‌کال اشاره نکرده‌اند، اما به‌نظر آنها ویژگی‌های نوخاسته به‌طور میریولوژیکی بر ویژگی‌های اجزای سیستم مبتنی نیستند.

به‌نظر اکانر و ونگ افرادی مانند کیم، مک‌لافلین و شومیکر سعی کرده‌اند مفهوم نوخاستگی را با دیدگاه فیزیکالیسم غیرتحویلی وفق دهند و در این راه، ویژگی‌های نوخاسته را مبتنی هم‌زمان بر ویژگی‌های سطح پایه دانسته‌اند. اما ویژگی‌های نوخاسته به‌صورت علی به ویژگی‌های سطح پایین وابسته‌اند و نه به شکلی صوری که در مفهوم ابتدای هم‌زمان دیده می‌شود. تلقی اکانر و ونگ از علیت همان‌طور که اشاره می‌کنند، در چارچوب تلقی واقع‌گرایانه و نزدیک به تلقی آمسترانگ-تولی است. بنابراین، پس از تکمیل طرح اکانر و ونگ، دیدگاه مذکور را در بحث علیت به‌طور خلاصه بررسی خواهیم کرد.

به‌نظر اکانر و ونگ، ویژگی‌های نوخاسته در سیستم‌هایی که به حد آستانه‌ای از پیچیدگی رسیده باشند، ظاهر می‌شوند. این که حد آستانه پیچیدگی چیست، از لحاظ تجربی غیرقابل

پیش‌بینی است. در عین حال تحقق ویژگی‌های نوحاسته تا زمانی ادامه خواهد یافت که ویژگی‌های ساختاری سطح پایه که این ویژگی‌های نوحاسته را ایجاد می‌کنند، تحقق داشته باشند (ibid., pp. 11-12).

رابطه علیت

تلقی‌ای از قوانین علی که اکانر و ونگ آن را اتخاذ می‌کنند، توسط تولی، آرمسترانگ و درتسکی در اواخر دهه ۱۹۷۰م شکل گرفت و به دیدگاه ضرورت‌گرایی^{۵۷} یا دیدگاه آرمسترانگ-تولی شهرت پیدا کرد در این‌جا این دیدگاه را بر مبنای کتاب یک قانون طبیعت چیست؟ نوشته آرمسترانگ مطرح می‌کنیم. به نظر آرمسترانگ هر رویداد علی نمونه‌ای از یک قانون است، به عبارت دیگر علت موردی که تحت یک قانون علی قرار نگیرد، وجود ندارد. افزون بر این، وی معتقد است که هر قانون طبیعت یک قانون علی است (Armstrong, 1983, p. 95). بنابراین، بحث از علیت به بحث از قوانین طبیعت باز می‌گردد.

طبق این دیدگاه، قانون N به صورت یک رابطه ضروری‌سازی^{۵۸} میان دو ویژگی F و G تلقی می‌شود و به شکل $N(F,G)$ نمایش داده می‌شود. این رابطه به صورت زیر تعریف می‌شود: رابطه $N(F,G)$ میان دو ویژگی F و G برقرار است، اگر و تنها اگر، F بودن، G بودن را ضروری کند.

آرمسترانگ تأکید می‌کند که این رابطه نباید به صورت «برای هر شیء x، F بودن x، G بودن آن را ضروری می‌کند»، تلقی شود. رابطه ضرورت دارای خواص زیر است (ibid., pp. 77-87):
 ۱. برقراری رابطه ضرورت میان F و G این گزاره کلی را نتیجه می‌دهد که هر شیء دارای ویژگی F دارای ویژگی G نیز هست. به عبارت دیگر:

$N(F,G) \rightarrow (\forall x) (Fx \supset Gx)$
 ۲. اما عکس رابطه فوق برقرار نیست؛ یعنی برقراری گزاره کلی میان مصداق‌های F و مصداق‌های G رابطه ضرورت را نتیجه نمی‌دهد. به عبارت دیگر:

$\sim [(\forall x) (Fx \supset Gx) \rightarrow N(F,G)]$
 بدین ترتیب در بحث نوحاستگی، طبق دیدگاه اکانر و ونگ رابطه علی میان ویژگی نوحاسته E و ویژگی‌های سطح پایه B1 تا Bn که رابطه R میان آنها برقرار است را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

رابطه $N(\{B1, \dots, Bn, R\}, E)$ برقرار است، به این معنا که دارا بودن ویژگی‌های B1 تا Bn





به همراه برقراری رابطه R میان آنها، دارا بودن ویژگی E را ضروری می‌کند. از آن جا که بنابر دیدگاه آرمسترانگ هر قانون علی یک قانون طبیعت است، رابطه پیش گفته دقیقاً به معنای این ادعاست که دارا بودن ویژگی‌های B1 تا Bn به همراه برقراری رابطه R میان آنها به صورت علی موجب دارا بودن ویژگی E می‌شود.

دینامیک نخواستگی

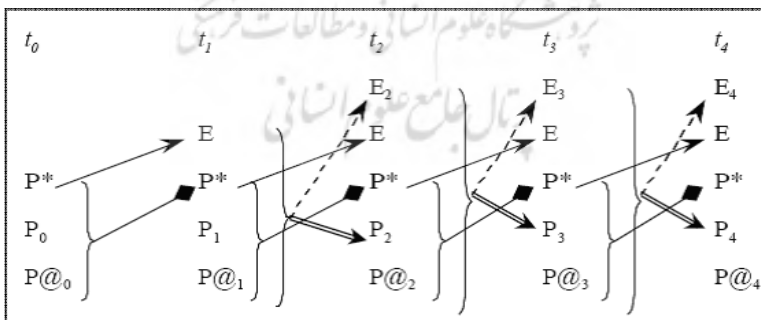
اکانو و ونگ در بخش چهارم مقاله خود، مدل دینامیکی نخواستگی را برای تبیین نحوه تأثیر علی ویژگی‌های نخواستہ مطرح می‌کنند (O'Connor & Wong, 2005, pp. 14-15). با توجه به شکل زیر، فرض کنید که سیستم S دارای آرایش فیزیکی P* در زمان t0 باشد. این آرایش فیزیکی به ظهور ویژگی نخواستہ E در زمان t1 می‌انجامد. در عین حال، P* در طول زمان تداوم می‌یابد. بخش متغیر آرایش فیزیکی سیستم را در زمان t0 P0 می‌نامیم. P@0 نیز مجموع شرایط فیزیکی محیطی حاکم بر سیستم است که در طول زمان تغییر می‌کند. علامت □ را به عنوان نماد علیت با کفایت حداقلی معرفی می‌کنیم. در این صورت می‌توان نوشت:

$$P^* \text{ at } t_0 \text{ E at } t_1 \square \square \square$$

و

$$P^* + P_0 + P@_0 \text{ at } t_0 \text{ P}^* + P_1 \text{ at } t_1 \square \square \square$$

حال، E در زمان t1 در تعیین وضعیت فیزیکی سیستم در لحظه بعد، یعنی P2 و نیز ویژگی نخواستہ جدید E2 دخالت دارد. در عین حال که آرایش فیزیکی سیستم نیز در تداوم E و ظهور E2 تأثیر علی دارد. این وضعیت دینامیک را می‌توان در شکل زیر نشان داد:



تصویر ۱: مدل دینامیکی نخواستگی (برگرفته از O'Connor & Wong, 2005)

در این شکل، نمادها به ترتیب زیر تعبیر می‌شوند:

- علیت رو به بالا به سمت حالت نوحاسته E.
- علیت رو به بالا به سمت حالات فرانوخواسته En .
- علیت مبقیه آرایش P^* به عنوان نگاهدارنده حالت نوحاستگی.
- علیت افقی شامل علیت رو به پایین.

آگاهی پدیداری از حرکت سیب را می‌توان به عنوان مثالی از دینامیک نوحاستگی دانست. فرض کنید که ویژگی E را به صورت ویژگی تمایلی داشتن آگاهی بصری معرفی کنیم. علت فیزیکی P^* شامل وضعیت عصبی در مغز و حرکت سیب به عنوان علت فیزیکی P_0 در زمان t_0 موجب شکل‌گیری ویژگی تمایلی آگاهی بصری در زمان t_1 می‌شود. به عبارت دیگر، رابطه ضروری‌سازی‌ای به صورت $N(\{P@0, P_0, P^*\}, E)$ وجود دارد. ویژگی نوحاسته E به همراه بقای P^* و حرکت سیب موجب بروز آگاهی بصری در لحظه t_2 و حرکت فیزیکی بدنی می‌شود. علاوه بر این، با تداوم حرکت سیب و حالت آگاهانه، ویژگی‌های ذهنی نوحاسته و همین‌طور ویژگی‌های فیزیکی بدنی ناشی از آگاهی از سیب در حال حرکت تداوم پیدا می‌کنند. بنابراین، حالات E_2 تا E_4 حالات آگاهانه بصری در زمان‌های بعدی هستند. نکته مهم در این جا این است که در میان ویژگی‌های ضروری‌سازی ویژگی‌های E_2 تا E_4 ، ویژگی‌های نوحاسته وجود دارند. برای نمونه، رابطه ضروری‌سازی در مورد ویژگی E_2 بدین شکل است: $N(\{P@1, P_1, P^*, E\}, E_2)$. به همین دلیل اکاثر و ونگ این ویژگی‌ها را به عنوان نوع خاصی از ویژگی‌های نوحاسته متمایز کرده و آنها را ویژگی‌های فرانوخواسته می‌خوانند (ibid., p.15).

طبق مدل دینامیکی، ویژگی‌های نوحاسته بر ویژگی‌های فیزیکی مبتنی نیستند، بلکه معلول آنها هستند. بنابراین، مدل دینامیکی ابتدای قوی را نقض می‌کند؛ چون برای نمونه، E به مجموعه P_0, P^* و $P@0$ وابسته است، اما در زمان t_0 این مجموعه فیزیکی وجود دارند، بدون آن که E وجود داشته باشد. بدین ترتیب E بر این مجموعه مبتنی نیست. این مثال تمایز تلقی هم‌زمان و در زمان از نوحاسته‌گرایی به خوبی نشان می‌دهد.

همچنین طبق مدل دینامیکی ویژگی‌های نوحاسته دارای تأثیر علی برای شرایط سطح فیزیکی و نوحاسته هستند. بنابراین، ویژگی‌های نوحاسته در این مدل شبه‌پدیدار نخواهند بود. اگرچه همچنان که در شکل نیز دیده می‌شود، در نهایت، تمامی رویدادها به وضعیت زمان t_0





بازمی‌گردند که در آن تنها ویژگی‌های فیزیکی توانایی علی دارند، اما این به این معنا نیست که ویژگی‌های نوحاسته شبه‌پدیدار هستند.

مسئله مهم در این جا این است که آیا مدل دینامیکی با دو راهی برهان علیت روبه پایین مواجه می‌شود یا خیر. از آنجا که ویژگی‌های نوحاسته معلول ویژگی‌های سطح پایه دانسته شده‌اند، برخلاف دیدگاه ابتدایی عضوی از زنجیره علی هستند. بنابراین، تأثیر علی آنها بر معلول‌های نوحاسته و فیزیکی در زمان‌های بعدی به تعیین چندگانه نمی‌انجامد. افزون بر این، گرچه توانایی‌های علی ویژگی‌های نوحاسته به توانایی‌های ویژگی‌های فیزیکی سطح پایه وابسته‌اند، اما در عین حال این وضعیت سبب نمی‌شود که ویژگی‌های فیزیکی بتوانند مستقل از فعالیت علی ویژگی‌های نوحاسته تمامی معلول‌های بعدی را در طول زمان متعین کنند (ibid, pp. 19-21).

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که مدل دینامیکی از طریق ارائه یک تصویر متفاوت نسبت به تصویر ابتدایی از پیدایش و تأثیر علی ویژگی‌های نوحاسته، پاسخ قابل توجهی به برهان علیت رو به پایین ارائه می‌کند. با این حال، کیم یا دیگر منتقدان نوحاسته‌گرایی تاکنون پاسخی به این پیشنهاد ارائه نکرده‌اند. گرچه کیم در پاورقی مقاله «نوحاستگی: ایده‌ها و مفاهیم کلیدی» به مقاله اکائر و ونگ و همین‌طور کارهای هامفریز و برخی دیگر اشاره می‌کند، اما مستقیماً به نقد و بررسی دیدگاه‌های آنها نمی‌پردازد (Kim, 2006b, p. 557).

انتقادات به دیدگاه علی

پیش از آن که به انتقادات اختصاصی نسبت به دیدگاه علی اشاره کنیم، مناسب است که تصویری عمومی از انتقادات مطرح شده نسبت به نظریه نوحاسته‌گرایی به دست دهیم. سه راهبرد عمومی در انتقاد از نظریه نوحاسته‌گرایی وجود دارد. دسته‌ای از انتقادات، اشکالاتی را در مورد ساختار درونی نظریه نوحاستگی مطرح می‌کنند؛ مانند انتقاد نسبت به ضعف مفهومی نوحاستگی و دوری بودن تشخیص ویژگی‌های نوحاسته. گروه دیگری از انتقادات نشان می‌دهند که نظریه نوحاستگی با برخی دیگر از آموزه‌های فلسفی مانند حداقل‌گرایی وجودشناختی و بسته بودن عالم فیزیکی ناسازگار است. گروه سوم انتقادات پیش‌فرض مشترک تحویل‌گرایان و نوحاسته‌گرایان، یعنی دیدگاه سلسله‌مراتبی به ویژگی‌ها را نفی می‌کنند و نظریه‌های جایگزینی را برای تبیین ویژگی‌های سیستمی معرفی می‌کنند (نک: خوشنویس، ۱۳۸۷، بخش ۱، ص ۶).

همان طور که ذکر شد، دیدگاه علی تاکنون به طور جدی و گسترده بررسی و نقد نشده است. در این جا دو اشکالی را که نگارنده مطرح کرده و با اکائر و ونگ در میان گذارده است، مرور می کنیم. اولین نکته این است که اکائر و ونگ معتقدند که ویژگی های نوحاسته بنیانی و در عین حال معلول هستند. همچنان که پیشتر ذکر شد، یک ویژگی بنیانی است اگر تحقق آن حتی به طور جزئی از تحقق ویژگی های کل یا اجزا ترکیب نشده باشد. اما به نظر می رسد که خصلت معلول بودن با خصلت بنیانی بودن قابل جمع نیست. بدین معنا که تحقق یک ویژگی معلول به نحوی مرکب از تحقق ویژگی های علت آن است که در بحث نوحاستگی ویژگی های سطح پایه هستند. بدین ترتیب یک ویژگی معلول یک ویژگی بنیانی نخواهد بود. اکائر و ونگ (مکاتبه شخصی) مستقلاً به این انتقاد پاسخ دادند. می توان پاسخ ایشان را بدین شکل تقریر کرد که به نظر آنها مقصود از بنیانی نبودن در این جا عدم ابتدای جزء و کل یا ابتدای میریولوژیکال است و این عدم ابتدا با معلول بودن ویژگی های نوحاسته منافاتی ندارد. این پاسخ، قانع کننده به نظر می رسد.

۴۹



نسخه علی نوحاسته گرایان در مورد ویژگی آگاهی کیفی

انتقاد دوم که مهم تر است، این است که بسیاری از طرفداران نوحاسته گرایان برای دفاع از شاخصه تحویل ناپذیری آگاهی کیفی به آزمایش فکری مغز چینی بلاک متوسل می شوند. اما آنچه در دیدگاه علی اکائر و ونگ مطرح شده است، میان ویژگی های مغزی B_1 تا B_n و رابطه R میان آنها و ویژگی آگاهی کیفی PC رابطه ضروری سازی ای به صورت $N(\{B_1, \dots, R\}, PC)$ وجود دارد. حال، وضعیتی را در نظر بگیریم که مغز چینی در حال کار است. در این صورت، ویژگی های C_1 تا C_n و رابطه R' میان آنها برقرار است. طبق آزمایش فکری، این حالت از حیث توانایی های علی خود کاملاً مشابه با حالت مغزی است. به عبارت دیگر، حالت مغز چینی تحقق دیگری از توانایی های علی حالت مغزی است. بنابراین، به نظر می رسد که می توان نتیجه گرفت که رابطه ضروری سازی ای به شکل $N(\{C_1, \dots, C_n, R'\}; PC)$ نیز وجود دارد. اگر چنین باشد، باید نتیجه بگیریم که مغز چینی نیز دارای ویژگی نوحاسته آگاهی کیفی است و در این صورت، آزمایش فکری دیگر نتیجه مطلوب غیر تحویل گرایان را نخواهد داشت. اکائر پاسخی به این انتقاد نداد، اما ونگ (در مکاتبه شخصی) چنین پاسخ داد که وی و اکائر تلقی کارکردی از آگاهی را نپذیرفته اند و از این رو، انتقاد را کارا نمی یابد. اما به نظر می رسد که پاسخ وی قانع کننده نیست.



با این حال، انتقاد مذکور ایده اصلی دیدگاه علی اکابر و ونگ را زیر سؤال نمی‌برد، بلکه نشان می‌دهد که با اخذ دیدگاه علی دیگر نمی‌توان به استدلال‌هایی از طریق تصورپذیری که در جهان‌هایی که به لحاظ قانونی نیز مشابه جهان فعلی باشند، قابل صورت‌بندی و مطرح شدن هستند، توسل جست؛ چرا که طبق دیدگاه آرمسترانگ-تولی، توانایی‌های علی در این جهان‌ها تمیژناپذیراند. در نتیجه، برای دفاع از تحویل‌ناپذیری آگاهی کیفی باید به آزمایش‌هایی که به جهان‌هایی که به لحاظ قانونی شبیه ما نیستند، متوسل می‌شوند، مانند آزمایش فکری زامبی‌ها و همین‌طور طیف معکوس اتکا کرد و همچنان که پیشتر اشاره شد، در مورد این آزمایش‌های فکری چالش‌های قابل توجهی وجود دارد.

جمع‌بندی

با توجه به مباحث مطرح شده دیدگاه علی را به‌عنوان مدل مناسبی برای تبیین نحوه پیدایش و تأثیر علی ویژگی‌های نخواستہ اتخاذ می‌کنیم. بدین ترتیب تعریف ویژگی‌های نخواستہ را می‌توان به صورت زیر تکمیل نمود:

ویژگی E متعلق به سطح H نسبت به ویژگی‌های B1 تا Bn متعلق به سطح L نخواستہ است، اگر و تنها اگر:

سیستمی، بدیع، دارای توانایی‌های علی بدیع، به لحاظ کارکردی تحویل‌ناپذیر و در عین حال معلول ویژگی‌های B1 تا Bn باشد و از طریق قرار گرفتن در زنجیره علی که از سطح پایه آغاز می‌شود، در روابط علی هم‌سطح، رو به پایین و رو به بالا قرار بگیرد.

خاتمه

از میان سه نسخه‌ای که از نخواستہ‌گرایی مورد اشاره قرار دادیم، نسخه ابتدایی را به علت عدم انسجام درونی و نسخه امتزاجی را به واسطه ضعف آن در مورد تبیین تحقق ویژگی‌های ذهنی و از جمله ویژگی آگاهی کنار گذاریم و دیدیم که دیدگاه علی به‌رغم انتقاداتی که نسبت به آن مطرح است، از انسجام درونی برخوردار است. با توجه به بررسی‌هایی که درباره ویژگی آگاهی کیفی انجام دادیم، دیدیم که این ویژگی آگاهی کیفی تمامی شاخصه‌های ذکر شده برای ویژگی‌های نخواستہ را داراست. بنابراین می‌توانیم آگاهی کیفی را یک ویژگی نخواستہ

وجودشناختی به حساب آوریم. بدین ترتیب که ویژگی آگاهی کیفی متعلق به سطح ذهنی نسبت به ویژگی‌های B1 تا Bn متعلق به سطح عصب‌شناختی نوحاسته است، چون یک ویژگی سیستمی، بدیع، دارای توانایی‌های علی بدیع، به لحاظ کارکردی تحویل‌ناپذیر و در عین حال معلول ویژگی‌های B1 تا Bn است. در این عبارت، ویژگی‌های B1 تا Bn بسته به این که نوع ویژگی آگاهی کیفی چه باشد (برای نمونه، آگاهی بصری، چشایی یا غیره)، تغییر می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

1. Emergence

در این مقاله، واژه emergence و مشتقات آن را در حالت اسمی به «نوحاستگی» و مشتقاتش و در حالت فعلی به «ظهور کردن» و مشتقات آن ترجمه شده است.

2. emergentism
3. special sciences
4. reductionism
5. bridge laws reduction
6. identity reduction
7. functional reduction
8. ontological reductionism
9. epistemological emergentism
10. ontological emergentism
11. creature
12. sentience
13. wakefulness
14. self-consciousness
15. qualitative
16. transitive
17. what it is like
18. access
19. narrative
20. reflexive
21. monitoring
22. level
23. hierarchical
24. systemic
25. novel
26. resultant
27. generic
28. causal power
29. epiphenomenal
30. alexander dictum
31. unpredictable
32. inexplicable
33. irreducible
34. inductive prediction
35. a posteriori



۵۱



نسخه‌ی علی نوحاسته‌گرایی در مورد ویژگی آگاهی کیفی

- 36. a priori
- 37. functional analysis
- 38. expalnatory gap
- 39. Troubles With Functionalism
- 40. dependency
- 41. determination
- 42. mechanists
- 43. vitalists
- 44. entelechy

۴۵. برخی نوحاسته‌گرایان مانند اکانر و جیکوب (O'Connor & Jacob, 2003) و هسکر (Hasker, 1999) از نوحاسته‌گرایی هویت فردی (individuals) یا نوحاسته‌گرایی جوهری (substance emergentism) دفاع می‌کنند، اما در دیگر آثار نوحاسته‌گرایان، نوحاستگی به ویژگی‌ها یا قوانین نسبت داده می‌شود. در این نوشته به نوحاسته‌گرایی افراد یا نوحاسته‌گرایی جوهری نمی‌پردازیم.

- 46. synchronic
- 47. diachronic
- 48. supervenience
- 49. causation
- 50. fusion & defusion
- 51. supervenience
- 52. downward causation
- 53. overdetermination
- 54. fusion & decomposition
- 55. nonstructurality
- 56. basic
- 57. necessitarian view
- 58. necessitation
- 59. super-emergent



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کتابنامه

1. خوشنویس، یاسر، (۱۳۸۷) تحلیل نظریه نوحاسته‌گرایی وجودشناختی و کاربرد آن در مسئله ذهن و بدن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف.
2. Armstrong, D., M., (1983) *What is a Law of Nature?*, Cambridge University Press.
3. Block, N., (1978) "Troubles With Functionalism", reprinted in Block, N. (ed.), *Readings in the Philosophy of Psychology*, vol. 1, pp. 268-305, Harward University Press, 2006.
4. Chalmers, D. J., (1996) *Conscious Mind, in Search of a Fundamental Theory*, Oxford University Press.
5. Clayton P., (2006) "Conceptual Foundations of Emergence Theory", in Clayton P. & Davies P. (eds.), *The Re-Emergence of Emergence, The Emergentist Hypothesis from Science to Religion*, pp. 1-31, Oxford University Press.
6. Hasker, W., (1999) *The Emergent Self*, Ithaca: Cornell University Press. http://php.indiana.edu/~toconnor/philosophical_essays.html.
7. Humphreys, P., (1997a) "Emergence, Not Supervenience", *Philosophy of Science*, vol. 64, pp. S337-S345.
8. _____, (1997b) "How Properties Emerge?", *Philosophy of Science*, vol. 64, pp. 1-17.
9. _____, (2006) "Emergence", in *The Encyclopedia of Philosophy*, (ed.) Borchert D., New York: Macmillan, online edition: <http://www.people.virginia.edu/~pwh2a/>.
10. Jackson, F., (1982) "Epiphenomenal Qualia", *Philosophical Quarterly*, vol. 32, pp. 127-36, online edition: philosophy2.ucsd.edu/~rarneson/Courses/FrankJacksonphil1.pdf.
11. Kim, J., (1992) "Downward Causation in Emergentism and Nonreductive Physicalism" in Beckermann, A., Flohr, H. and Kim, J., *Emergence or Reduction? Essays on the Prospects of Nonreductive Physicalism*, pp. 49-93, Berlin: de Gruyter.
12. _____, (1999) "Making Sense of Emergence", *philosophical Studies*, vol. 95, pp. 3-36.
13. _____, (2003) "Supervenience, Emergence, Realization, Reduction", in

۵۲



نسخه

نسخه‌ای علی نوحاسته‌گرایی در مورد ویژگی آگاهی کیفی

- Oxford Handbook of Metaphysics*, Oxford University Press.
14. _____, (2006b) "Emergence: Core ideas and issues", *Synthese*, vol. 151, pp. 547-559.
 15. _____, (2007) "The Causal Efficacy of Consciousness", in Velman, M. and Shneider, S., pp. 406-417.
 16. Kripke, A.S., (1986) [1972], *Naming and Necessity*, Basil Blackwell, Oxford.
 17. Lowe, E. J., (2000) "Causal Closure Principle and Emergentism", *Journal of Philosophy*, vol. 75, pp. 571-585.
 18. Nagel, T., (1974) "What is Like to Be a Bat", reprinted in Block, N. (ed.), *Readings in the Philosophy of Psychology*, vol. 1, pp. 159-168, Harward University Press, 2006.
 19. O'Connor, T., (1994) "Emergent Properties", *American Philosophical Quarterly*, vol. 31, pp. 99-104.
 20. O'Connor, T. & Jacobs, J., (2003) "Emergent Individuals", *Philosophical Quarterly*, Online Edition: http://php.indiana.edu/~toconnor/philosophical_essays.html.
 21. O'Connor, T. & Wong H.Y., (2005), "The Metaphysics of Emergence", Online Edition:
 22. _____, (2006) "Emergent Properties" in Zalta, E. (ed.), *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, online Edition: http://php.indiana.edu/~toconnor/philosophical_essays.html.
 23. Shoemaker S., (1980) "Causality and Properties", in *Causality, Identity and Mind*, pp. 206-233, Oxford University Press.
 24. Silberstein, M. and McGeever, J., (2002) "The Search for Ontological Emergence", *Philosophical Quarterly*, vol. 49, No. 195, pp. 182-200.
 25. Stephan, A., (1999) "Varieties of Emergence", *Evolution and Cognition*, Vol. 5, No. 1, pp. 50-59.
 26. Van Gulick, (2005) "Consciousness", in Zalta, E. (ed.), *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, online edition: <http://plato.stanford.edu/entries/consciousness/>.
 27. Velman, M. and Shneider, S. (eds.), *The Blackwell Companion to Consciousness*, Blackwell Publishing.
 28. Wong, H.Y., (2006) "Emergents from Fusion", *Philosophy of Science*, vol. 73, pp. 345-367.

